

مامردممان رانمی ششکاسیم

محمدهاک عرفان

مقدمه

حوزه هنری اندک اندک در قد و قامت تشکیلاتی ۶-۷ ساله در نگاه اول مخاطب را نسبت به دارا بودن گنجینه عظیمی از توانمندیها دلگرم می کند اما از نزدیک و با نگاهی مدیریتی، آسیب شناسانه و دلسوزانه، نیاز به تجدید نظر در اهداف، آزمونها، استراتژی و نیازسنجی دیده می شود. مقاله ذیل به این مهم پرداخته است.

دیدگاهها:

هنر در جامعه امروز ایران حداقل از سه منظر نا سوالات مهمی مواجه است. حضرت امام در مقطع سالهای نخست انقلاب حداقل در یک مقطع، به خاطر جامعیت و همه جانبه بودنشان و در پاسخ به خواست مردم که با توجه به سابقه 'بندال در سیستم، جنبه فقهی هم داشت، با تأیید نفس سنجما و ناکید بر ایجاد سیستمی سالم، قشر عظیم مردم عامی و متدین را نا سیم استی دادند. همین امر هم موجب تحولی در تولید و مصرف آثار هنری به صورت عام و هنرهای سامانی به صورت خاص شد.

تولید اثر مسمی بر مضمون و گاه با سطوح متفاوت کیفی از سوی همه افسار شروع شد و تربیت بخشی از هنرمندان امروز حاصل همین رویکرد عمومی به هنر است، و از طرفی دیگر هنر و هنرمند به خلاف نگاه ابرازی قبلی، کرامت یافت و دیالوگ خوبی پس مردم و هنرمندان به وجود آمد. اثری که در سنتر، نقلی، کرافیک و موسیقی سالهای 'عزیز دهه ۱۳۶۰ به وجود آمد مؤید همین نظر است.

هنر در دیدگاه بنیان گزاران انقلاب:

سالهای ملت‌بند تثبیت نظام و جنگ تحمیلی با وجود تمام سختیهای آن، محملی گسترده برای شکل گرفتن نوعی هنر متعهد در آثار هنرمندان و تربیت نسل دوم بود، اما در سال ۱۳۶۷ شاهد صدور پیام تاریخی امام خمینی به هنرمندان بودیم. پیامی که صراحتاً استراتژی بلندمدت هنر متعهد را آشکار می‌سازد. ایشان در بندهایی از این پیام می‌فرمایند:

تنها هنری مورد قبول قرآن است که سیقل‌دهنده اسلام ناب محمدی - صلی الله علیه و آله و سلم - اسلام ائمه هدی - علیهم السلام - اسلام فقرا و دردمند، اسلام پابندگان، اسلام تازیانه‌خورندگان تاریخ تلخ و شرم‌آور محرومیتها باشد. هنری زیبا و پاک است که کوبنده اسلام رفاه و تجمل، اسلام التقاط، اسلام سازش و فرومایگی، اسلام مرفهین بی‌درد و در یک کلمه «اسلام آمریکایی» باشد.

و در فرآزی دیگری از این پیام بلند، حضرت امام می‌فرمایند:

هنر در مدرسه عشق نشان‌دهنده نقاط کور و مبهم معضلات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، نظامی است. هنر در عرفان اسلامی ترسیم روشن عدالت و شرافت و انصاف، و تجسیم تلخ‌کامی گرسنگان مضروب قدرت و پول است.

هنرمندان ما تنها زمانی می‌توانند بی‌دغدغه کوله‌بار مسئولیت و امانتشان را زمین بگذارند که مطمئن باشند مردمشان بدون اتکا به غیر، تنها و تنها در چارچوب مکتبشان، به حیات جاویدان رسیده‌اند. ایشان در این پیام با کلید واژه‌هایی مانند، ترسیم عدالت، و سیقل‌دهنده اسلام، مبانی هنری را مورد اشاره قرار می‌دهند که آشکارا ظلم‌ستیزی علنی را وجه همت خود قرار داده است.

در برابر بی‌عدالتیهای داخلی و خارجی راست‌قامتانه و استوار ایستاده و با سلاح هنر سعی دارد تا حق مظلومان را از درشت‌دانگان سیاسی، و اقتصادی داخلی و خارجی بسنند و پیشاپیش مردم، آنان را در راه مبارزه با ظلم و ستم تهییج و راهنمایی صادقانه نماید.

از سویی دیگر اشاره به حیات جاویدان، در خاتمه پیام امام، چه مفهومی را دربردارد؟ آیا یادآور نوعی آرمانشهر و اتوبیاست یا اشاره به ظهور حضرت مهدی (عج) و تجلی حکومت علوی بر عرصه زمین دارد و یا بیانگر ایجاد تمدن بزرگ ایرانی اسلامی است تا به عنوان حیاتی جاویدان در عرصه تاریخ تمدن و فرهنگ باقی بماند.

و از آن مهم‌تر چه رابطه‌ای بین هنر متعهد و هنرمند متعهد با حیات جاویدان وجود دارد؟ و آیا به واقع این رابطه تاکنون در بررسیهای کارگزاران فرهنگی کشور به کنکاش گذاشته شده، و جایگاه هنر متعهد در عرصه رشد کشور کجاست؟ و اگر این رشد به صورتی نازل و در قالب توسعه تعریف گردد در این صورت جایگاه هنر متعهد کجا خواهد بود؟ اگر توان کشور برای افتادن در ورطه توسعه اقتصاد - محور آن هم به شیوه غرب‌زده یا شرق‌زده بسیج شده باشد، جایگاه هنر متعهد در صدر این توسعه است؟ و یا فقط گیاهی گلخانه‌ای و مصنوعی است که نه تنها قادر به هدایت و تمشیت فرهنگ این مرز و بوم نیست بلکه خود نیز، نیازمند لحظه به لحظه بودجه‌های دولتی است که در قالب طرحهای نشسته بر نمودارهای رنگی به این هنر! حقنه شود.

به راستی هنر در سالهای اخیر نشان‌دهنده نقاط کور معضلات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، نظامی بوده است؟ کدام هنر سالک این راه بوده و اگر به زست روشنفکری برخی هنرمندان و صدا البته مدیران واژه و گارد گرفته در مقابل اتهام سنگین! دغدغه دین برنخورد، ما تناسبی بین پیام امام و فضای فرهنگی موجود مشاهده نمی‌کنیم.

طبیعتاً تا زمانی که در فضای موجود سیر کنیم نتیجه بهتر از این نخواهد شد، و تا زمانی که تعریفی شفاف از هنر و هنرمند متعهد مورد نظر امام ارائه نشود، این قصه مکرر برای هزارمین بار تکرار خواهد شد.

هنرمندان انقلاب و دفاع مقدس:

هنرمندان انقلاب، بیش از نظریه‌پردازی، در وادی عمل، هنر انقلاب

یکی از حسن مدیران
در جایی می‌فرمود: اصلاً
دانشکده‌های هنری را دور
از مرکز شهر می‌سازند تا
آلودگیهای اخلاقی این
جماعت بد شهر گسترش
نماند!

را به منصف ظهور رساندند. وقوع جنگ تحمیلی به عنوان بزرگ‌ترین اتفاق در ده سال نخست انقلاب اسلامی، و تقدیم داشتن بیش از دوست هزار شهید و تعداد زیادی جانباز طی ۸ سال دفاع مقدس، فضای هنری کشور را طبیعتاً تحت تاثیر قرار داد، و عملاً شاهد دو جریان، در عرصه هنر کشور بودیم.

جریان نخست که با آثاری با مضامین وابسته و مرتبط با دفاع مقدس سعی در تهییج رزمندگان، بزرگداشت نفس دفاع از میهن و دین، و بازتابهای اجتماعی دفاع مقدس داشتند تا فضا را برای حاکمیت معنویت و جهاد آماده‌تر نمایند. این جبهه فرهنگی عملاً و اکثراً در اختیار کسانی بود که بیش از مدارک آکادمیک، در عرصه خطر و تجربه، کسب معرفت نموده بودند.

در جریان دوم شاهد خلق آثاری هستیم، که با نفی جنگ و تلقی برابر از جنگ و دفاع مقدس، با اطوارهای روشنفکری و شبه روشنفکری به زعم خود سعی در خلق آثار هنری داشتند. آثاری که نه تنها عموماً ربطی به مقوله دفاع نداشت بلکه، با پرداختن به موضوعات برخاسته از بی‌دردی مژمن محافل روشنفکری! فضا را با تصویری از یأس، ناامیدی، فقر و ترس منفی از مرگ، انباشتند، و البته سر از جشنواره‌های خارجی و داخلی هم درآوردند.

هنر در دیدگاه مدیران نظام:

در سالیان اخیر در جریان مدیریت هنر حداقل با سه نوع برخورد مواجه هستیم که می‌توان آنها را: مطربانه، تزئیناتی، و جاهلانه (نقی‌کننده و خودباخته) نامید.

۱- عده‌ای از مدیران نهادهای فرهنگی هنری، با تصویری خاص از طیف اصطلاحاً هنری، و مطرب دانستن آنان، علنی یا در خفا این عقیده را به عنوان مبانی سیاست‌گذاریها اعمال می‌کنند. یکی از همین مدیران در جایی می‌فرمود: اصلاً دانشکده‌های هنری را دور از مرکز شهر می‌سازند تا آلودگیهای این جماعت به شهر گسترش پیدا نکند! حال اگر هنرمند نمایانی پیدا شوند که، مصداق این تحلیل باشند، آیا دلیل می‌شود که ما همه هنرمندان راستین و سالکان طریق معرفه... را نیز با همان معنا بشناسیم و تا این حد، فطرت‌های پاک هنرمندان متعالی را نازل بدانیم. گرچه پایه این نگاه بی‌تردید به عدم شناخت این مدیران از ذات هنر و حقیقت‌گویی مندرج در هنر برمی‌گردد.

۲- گروهی دیگر از مدیران، هنر را تزئین می‌دانند. انگار هنر اتفاقی است که اگر هم نباشد، مشکل خاصی پیش نمی‌آید. گویی هنر برچسبی بر برخی محصولات زندگی و لحظات حیات است، تنها از سر رحم و عطوفت است که بایستی به اثر هنری اعتنا کرد، آن را خرید و یا از آن استفاده نمود، و گویی در چرخه حیات مادی و معنوی یک جامعه، هنر نقشی انگلی دارد و جایگاهی در اعتلا یا تنزل سطح رشد جامعه نداشته و ندارد. دید این مدیران به هنر ابزاری است و اصولاً اصلتی برای هنر قائل نیستند، و در واقع این اعتقاد نقطه مقابل اعتقاد به تز هنر برای هنر است.

این نوع نگاه آسیبیهای متفاوت دیگری را هم ممکن است در پی داشته باشد. برخی از این مدیران، گاه با عوامزدگی فراوان، خط بطلان بر اصل صورت مسئله کشیده و اصلاً گویی منکر زیبایی و هنر می‌شوند، و به راحتی هنر را از مقوله معارف بشری خط می‌زنند، و آن‌گاه نگاه این‌گونه مدیران به هنرمند چیزی شبیه نگاه رئیس فلان کارخانه صنعتی می‌شود به تیم مهندسانش! خیلی فنی و گچی.

و مدیر محترم، در نهایت با ژستی کاملاً مدیریتی! در مواجهه با اثر هنری، لیخند ژوکوندی نثار هنرمند نموده و لطف نموده از ایشان تفقد می‌نمایند، و البته اگر کمی ناشی و خام باشد زبان به تمجید از اثر می‌گشاید و ناگهان شلیک خنده حضار کوک می‌شود، چراکه تعاریف جناب مدیر، بدیهیات زیبایی‌شناسی را آن‌چنان به چالش می‌کشد که دیگر با هیچ لاپوشانی‌ای هم قابل اغماض نیست!!

متأسفانه مواردی مانند: ۱- فضای عوام زده در ادبیات مدیران، شایع بودن استفاده از چند اصطلاح فنی! بدون درک درست و دقیق و البته غیر تجربی از موضوع مورد بحث؛ ۲- واگذاری مدیران به حال خود

۳- گروه سوم کسانی هستند که ناشیانه، قرعه فال به نامشان خورده و مدیریت عرصه‌ای هنری را عهده‌دار شده‌اند. کسانی که از هنر سررشته نداشته و شاید اصلاً به هنر علاقه‌ای نداشته باشند. اما در سیستم مدیریتی عملاً به خاطر جهل در تخصص مربوط، دستها را بالا برده و مرعوب خودنماییهای عده‌ای تکنیک‌دان و متخصص تکنیکهای هنری می‌شوند و کم‌کم امر بر آنها مشتبه می‌شود که هنر همین اطوارهای روشنفکری و تظاهرات و آداب غیر عادی در قیافه و تکلم و لباس است. مشکل این جماعت دوتاست. این حضرات هم نمی‌دانند و هم نمی‌دانند که نمی‌دانند، و گاه خیلی محکم هم فکر می‌کنند که می‌دانند و آنچه که ایراد می‌فرمایند نظریه نوینی در عرصه هنر - لابد آن هم از نوع متعهدش - است.

حاصل این نوع نگاه منفعلانه جز راهیابی سیاه‌نماییهای سینمایی به جشنواره‌های کذا و کذا، و دلسردی هنرمندان متعهد و اندیشمند چیز دیگری نیست. و البته! فایده دیگر آن هم بر زمین ماندن همان فرمان تاریخی امام رحمة الله در باره هنر و هنرمند متعهد است.

حضرت امام با تأیید نقش
سینما و تأکید بر ایجاد
سینمای سالم، قشر عظیم
مردم عامی و متدین را با
سینما آشتی داد

اشاره به «حیات جاویدان» در
خاتمه پیام امام به هنرمندان،
چه مفهومی را در بر دارد؟
آیا یادآور نوعی آرمانشهر و
اتوپیاست، یا اشاره به حکومت
موعود علوی دارد؟

تا با آزمون و خطا! و با هزینه بیت المال مدیریت را به صورت کاملاً عملی! بیاموزند و بالاخره؛ ۳- عدم نظارت بر مدیریتهای فرهنگی نه از سوی مدیران کلان و استراتژیستهای فرهنگی و نه از سوی مخاطب و مصرف‌کننده فرهنگ (عدم رواج امر به معروف و نهی از منکر در عرصه فرهنگ و هنر) عوامل مهم در تشدید پدیده‌های فوق هستند.

راهکارها:

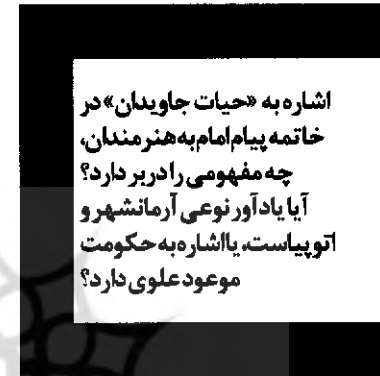
با نگاهی گذرا، شرنگ انتقاد را بر پیکر خسته مدیریت نشان‌دیم. ممکن است فکر کنید، یکسره متهم نمودن مدیرانی که بسیاری از آنان، دلسوزانه مصادر امور را به عهده دارند، منصفانه نباشد. اما برای برون‌رفت از تمامی آنچه بر شمریم چه باید کرد؟ آنچه در این مقال کوتاه می‌توان به آن اشاره نمود به شرح زیر قابل اشاره است:

۱- بخشی از اشکالات نظام مدیریتی عرصه هنر متعهد، نداشتن استراتژی و راهبرد است. کلی‌گویی در جایگاه خود، بسیار پسندیده و محمود است، و نشان از درایت و دوربینی مقام مسئول در ترسیم افق بلندمدت و نقطه آرمانی و هدف‌گذاری در مدیریت است.

اما نظام جاری ما شاهد گسست عمیقی بین استراتژیستهای سیستم و مدیران جزء اجرایی است. حرفها در کلان، بسیار متین و منطقی و آرمان شفاف و روشن است. اما در سلسله مراتب اجرایی چند اتفاق بیشتر نمی‌افتد، یا همان حرفها از زاویه دید شخصی مدیر - با تحریف و یا بدون تحریف - دوباره بدون هیچ اقدام عملی تکرار می‌شود و بارها و بارها تا پایین‌ترین رده، هر کسی خود را در جایگاه فتوا دادن می‌انگارد و انگار، شأن همه مدیران اجل از اجراست.

و اتفاق دوم وقتی صورت می‌پذیرد که اتفاقاً مدیر میانی یا رده چندم اصلاً سیاستگذاری را قبول ندارد و خودش سیاستگذاری می‌کند و اجرا هم می‌کند.

البته اتفاق سومی هم خیلی شایع است. مدیر محترم روضه خود را می‌خواند آن هم خیلی سوزناک! اما تصمیم‌سازان عرصه اجرایی نه





در جریان مدیریت هنر
حداقل با سه نوع برخورد
مواجه هستیم که می توان
آنها را: مطربانه، تزئیناتی
و جاهلانه (نفی کننده و
خودباخته) نام نهاد!

در جریان فلسفه کار قرار می گیرند و نه اگر قرار هم بگیرند به علت بی تخصصی مدیر اصولاً دیالوگ مشترکی بین مدیر و کارکنان صورت نمی پذیرد و باز هم کار به همان روال گذشته شکل می گیرد و در واقع تمام سیاستگذاریهای انباشته در مطالعات، هیچ وقت با واقعیت آشتی نمی کنند.

که برای این هر سه اتفاق، تنها راه حل مشخص شدن جایگاهها و حوزه حق و تکلیف هر مدیر در بدنه سازمان است.

۲- بخشی دیگر از مشکلات به عدم شناخت و در نتیجه تعریف دور از واقع از جامعه ایرانی برمی گردد. ما به راستی جامعه خود را چقدر می شناسیم. تأسیس فرهنگسراها، پارکهای بزرگ و آپارتمانهای قوطی کبریتی کاملاً ما را در عدم شناخت از جامعه ایرانی لو می دهد. ما مردمان را نمی شناسیم.

دین، اعتقادات، اولویتها و عناصر کلیدی شهرهای ایران را نمی شناسیم و بنابراین برنامه های عملیاتی را نمی توانیم صحیح طراحی و اجرا کنیم و باز همان قشر شبه روشنفکر می ماند و بودجه ای که باید مصرف شود!

بازگشت به خویشستن، یکی از مهم ترین راهکارهای مفید و اجرایی برای برون رفت از دامن مشکلات فعلی است. و در کنار آن به روز بودن، با قید گذر از ذات تکنولوژی شرط لازم این تحول است.

۳- در ادامه بند قبلی و پروژه «شناخت خویشستن»، بررسی تحلیلی و دین محور اتفاقات سالهای ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵، ما را به نکات کلیدی زیر رهنمون می سازد.

۱-۳- عنصر امام خمینی (ره) به عنوان عالی ترین مرجع دینی و موفق ترین عنصر کادرساز و تربیت کننده طیف وسیعی از نیروهای کیفی به عنوان ذخایر آینده انقلاب

۲-۳- عنصر روحانیت به عنوان شبکه انسانی مدیریت جریان انقلاب
۳-۳- شبکه مساجد سراسر کشور به عنوان شبکه سخت افزاری و پایگاههای ساماندهی نیروهای انقلاب

۲-۴- شکل گیری جریان نواندیشی مذهبی در طیف اندیشمندان دانشگاهی

این عناصر کلی در سالهای آغازین انقلاب هم نقشی شکل دهنده در هویت نظام نوپای اسلامی داشتند. اما در سالهای نزدیک به زمان حال می بینیم که اولاً؛ با وجود تجربه موفق این عناصر خصوصاً نقش محوری روحانیت و مساجد، این تجربه، متأسفانه بلا استفاده مانده است. دوماً؛ دانشگاهها به عنوان مهم ترین سیستم تربیت نیروی متخصص، متأسفانه دچار گرایشهای سیاسی و حتی علمی ای شده است که اگر سد راه انقلاب نشود، مانعی را هم از سر راه انقلاب بر نمی دارد. خوشه چینی غربیها از پژوهشها و مقالات علمی داخلی آیا دلیلی بر این ادعا نیست؟ بنده کاری به توهم توسعه علمی و انطباق آن با میزان چاپ مقالات علمی در فلان ژورنال خارجی - که طبیعتاً بهترین دستاوردهای علمی کشور را در اختیار غربیها قرار دهد - ندارم. اما به نوعی می توان دانشگاههای ما را معلق میان هویتی ایرانی و هویتی وارداتی دانست. مهم ترین راهکار پیشنهادی، باز چینی دوباره شبکه توانمند مساجد، هیئت مذهبی، حسینیه ها و تکایاست. آن هم با محوریت طلاب فاضل،

اگر به ژست روشنفکری
برخی هنرمندان و صد البته، مدیران وازده بر نخورد،
ما تناسبی بین پیام امام
وفضای فرهنگی موجود
مشاهد نمی کنیم!

جوان و انقلابی. این ترکیب، اکسیر کار فرهنگی در جامعه ایرانی است. ترکیب جذابی که هنر اتفاقاً می تواند نقش مهمی هم در آن بازی نماید، و اصولاً به اعتقاد نگارنده، دانه پاشی و جذب نیروهای مستعد فرهنگی و هنری، جز از میان همین مردم مؤمن و مسجیدی و جوانانی که هنر را با قرآن، اذان و مکتب می شروع کنند، کاری خطا و کم بازده است. برنامه ریزی برای جذب نیروهای مستعد از میان دانشجویان، بسیار دیر و بدون بازده است. بلکه می بایست، جوانان رعنا و مهذب مسجیدی را، مینا و مخاطب هدف برای برنامه ریزی فرهنگی - هنری و ساخت و پرورش نیروهای خوش فکر قرار داد.

و البته بهترین میانگین سنی جذب این جوانان به اعتقاد نگارنده، سنین دوره راهنمایی است. که فطرت نوجوان در حال نضج گرفتن است، و این بهترین زمان برای هدایت او و برافروختن نور هدایت در برابر چشمان روح تشنه نوجوان است.

و چالش است که دولتها و سازمانهای غربی هم براساس مطالعات حقیر، دقیقاً در همین سنین، سعی در نهادینه نمودن ویژگیهای دلخواهشان در رفتار نوجوان غربی می نمایند.

بنابراین مهم ترین راهکار، شناخت خویشستن و اشراف به پتانسیلهای بومی و دینی و ملی است.

این مقال فرصتی بیش از این می طلبد.